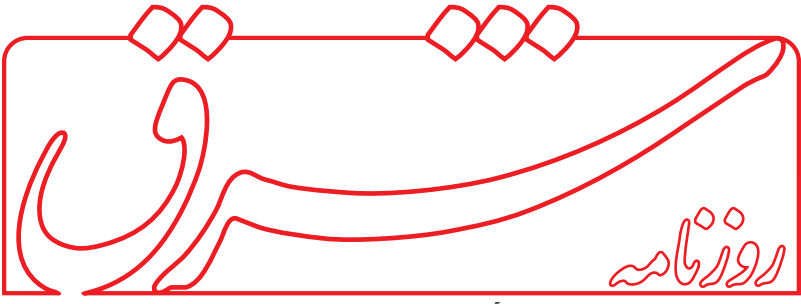




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۳-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران: آذان ظهر ۱۳:۰۹ آذان مغرب ۲۰:۱۴ آذان صبح فردا ۴:۵۱ طلوع آفتاب ۶:۲۳



سه‌شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۱ ۲۵ رمضان ۱۴۳۲ ۱۴ آگوست ۲۰۱۲ سال نهم شماره پیاپی ۱۶۰۳ شماره ۶۷۹ دوره جدید ۲۰صفحه

الکساندر مدوید: ما هم در غم مردم ایران شریک هستیم



«الکساندر ملوید» اسطوره ورزش جهان و رئیس فدراسیون کشتی‌های سنتی و زورخانه بلاروس در پیامی خطاب به «محسن مهرعلیزاده» رئیس فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای، زلزله آذربایجان را تسلیت گفت. متن این پیام چنین است: جناب آقای رئیس به نمایندگی از خود و هزاران نفر از ورزشکاران و کشتی‌گیران بلاروس، اجازه می‌خواهم به مردم ایران این حادثه تراژیک را تسلیت بگویم. ما همراه شما داغدار قربانیان این ضایعه هستیم و اعتقاد داریم ملت ایران با شجاعت با گذر از این تلخی‌ها راه خود را به سوی پیشرفت ادامه می‌دهد.

نگاه

دیگر نه خبری از خانه هست و نه خاطره خانه

سهند ستاری

■ «خانه‌امیدی هست، امیدوی بی‌پایان، امیدی لاینتاهی –لیکن نه برای ما.» کافکا همه‌چیز در زیر آوار دفن شده است. مردم شهرها و روستاهای آذربایجان شرقی، دیگر نمی‌توانند درد گذشته، درد دیروز و درد همه‌گیرشده بی‌خامنی را فراموش کنند. آنها امروز دغدغه خانه دارند؛ دغدغه در خانه بودن. خانه تنها جایی است که خاطرات را برایشان بازنمایی می‌کند. آنها در خانه، رنج، امید، یأس و زحمان را تجربه می‌کردند اما امروز تنهایی، ویرانی و آوار تنها یادگار خانه و خاطره‌های آنهاست. اکنون اتفاق افتاده و فاجعه رخ داده است؛ آری اینک رستاخیز: شرط طبیعی این بار نیز خانه‌ها را شخم زده و امید برای بقا به کاریکاتوری در زیر خرابی‌ها بدل شده است.

تا لحظه‌ای که این یادداشت را می‌نوشتیم آمار کشته‌شدگان به ۳۰۰ نفر و زخمی‌ها به پنج‌هزار نفر رسیده بود که با ۷۰ روستای از بین‌رفته حوالی بعدازظهر شنبه بود که زمین‌لرزه‌ای به قدرت ۶/۴ ریشتر به مرکزیت اهر- ورزقان رخ داد و روستاهای اطراف این شهرستان را با خاک یکسان کرد و استان‌های مجاور را هم لرزاند. از همان لحظه پس از حادثه، زمان هرچه به پیش می‌رفت تصویر فاجعه و عمق این حادثه هولناک، بیشتر نمایان می‌شد. بی‌آنکه پیام و خبری از نزدیک شدن این وضعیت اضطراری پیش‌آمده به وضعیت عادی باشد، گویی هر چند ساعت یکبار باید این خبر را مصرف کنیم: «به خبری که هم‌اکنون به دست‌مان رسید توجه کنید: تعداد کشته‌شدگان و مجروحین زلزله شمال‌غرب به *** نفر رسید» آری؛ در میان مشت‌تی از اعداد و امارها، خبری از توصیف عمق فاجعه نیست. اکنون جسدها، آوارها، اندوه و زمانی از دست‌رفته با سرخوردگی ناخواسته، خانه را با خاطراتش دفن کرده است و دیگری خیال می‌کند می‌تواند با «درد آواها»یش (آه، آه، آه) اسفوس (و...) خاطره مادر را برای کودک زنده کند و کودک را به آغوش مادر بازگرداند. دست به دست شدن آمار، فرصت مناسبی بود برای شانه خالی کردن از هرآنچه باید اکنون انجام داد. بازماندگان این حادثه نیز همچون تمام همدران‌شان، مرثیه همیشگی نجات‌ناسر می‌دهند تا شاید امید برایشان ناگاهانگی پیدا کند. آنها در میان بسوق و کرنا‌ی آمار و اعداد، تنها و تنها به حمایت نیاز دارند؛ به آب، غذا، عاطفه، پول و هر آنچه بنا بود عمومی شود. آری؛ در ساعتی که دیگر نه خبری از خانه هست و نه خاطره خانه، آنها فقط به «کمک» نیاز دارند نه ترجم، همین. اما باید پذیرفت که دیگر امروز زمان نشر «درد آواها» نیست. ضجه‌های یک مادر در ساعت روز درمادگی، درد بی‌امیدی را فریاد می‌زد. خون رقیق فراموش‌شدگی آنها، ساعت ۱۶ و ۵۲ دقیقه و ۱۵ ثانیه روز شنبه ۲۱ مرداد را از بقیه روزها رها کرد. تو گویی تصویر بودن و آغاز دوباره، برای آن کودک، آن زن و آن مرد تمام شد و اکنون آنها در تنهایی شب و با سکوت رسته‌ها و جنبش آرام و با طمأنینه امداد و البته مغفله آمارها خود را با درد روز رستاخیز تنها می‌بینند و به دامن آسمان چنگ می‌اندازند. گویی آنجا تنها «جایی»بی‌است که بوی خانه و خاطرات را می‌دهد. آن روستاییان نازنین خیال می‌کنند «آن‌جاست جایی‌ای است که عزا عمومی نیست. آنها هنوز دغدغه در خانه بودن دارند. آنها هنوز به «کمک» نیاز دارند.

کارتون‌خواب

آروین

arvinmad@gmail.com



«وحدت»



زاویه دید

اندر ستایش موی سپید

بفتی شهری که دلنگ دبیارش بوده‌ای و کسی نوبی اتوبوس زل نمی‌زند به تنهایی‌ات یا حتی سیکار کشیدن در قهوه‌خانه وسط راه البته این شغل جادویی گاهی واقعا غمگینتی می‌کند مثل وقتی که می‌روی بقالی یا مانتوفروشی و هر چه می‌پرسی کسی جوابت را نمی‌دهد زیرا مغازه پر است از مشتریان جونی که مثل تو نامری نیستند و همه سوالات‌شان شنیده می‌شود. البته این شغل جادویی در مقابل فرهنگ شرق گزایی‌اش را از دست می‌دهد مثلا همین امروز صبح سوار اتوبوس شلوغ که شدم پسر جوانی از قسمت آقایان صندلی‌اش را به من تعارف کرد با این کلمات پرهمز و در عین حال بسیار تحکم‌آمیز: «مادر جان شما بفرمایید این جا» و سبد سنگین خریدم را به زور از دستم گرفت و تا از اتوبوس پیاده نشدم به من برگردانید. اعتراف می‌کنم که از فرط دیده شدن بغض کردم طوری که صدایم برای تشکر درنیامد. یاد «هینا کلسان» شاعر اهل رومانی و تبعید شده به آمریکا افتادم که گله‌اش را از فرهنگ غرب در شعری بسیار زیبا چنین مطرح می‌کند: «لطفا خود را به کسی بدهید که از شما مسن تر است.»

در تمام طول راه ایستاده بودم و هیچکس صندلی‌اش را به من تعارف نکرد / حال آنکه صد سال بزرگ‌تر بودم / از هر مسافر دیگر / او به چشم می‌شد دید / داغ سه مصیبت جلگه را بر پیشانی‌ام: غرور، تنهایی و هنر.



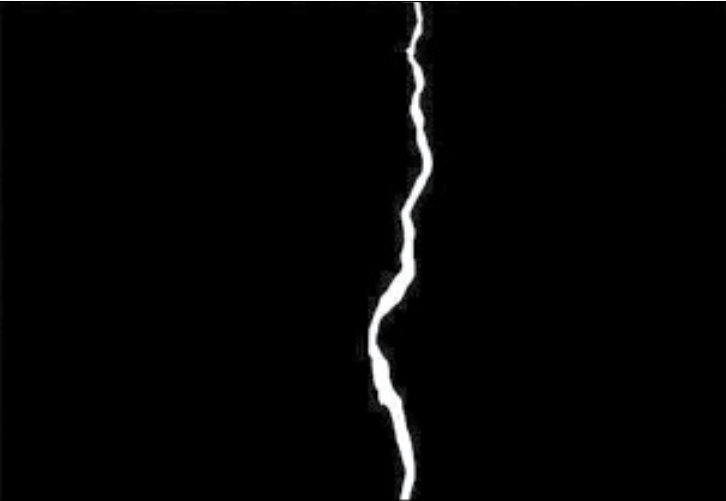
فریده حسن‌زاده مصطفوی

«شعلی که زن را نامری می‌کند». گیل وایت شاعر معروف که به خاطر مضامین تازه و بکر شعرش از محبوبیت خاصی میان خوانندگان حرفه‌ای شعر برخوردار است، در یکی از اشعار آخرین کتابش، پیری را به شعلی جادویی تشبیه کرده که زن را نامری می‌کند. شاید دختران جوان هرگز به حقیقتی که در این شعر نهفته دست نیابند اما زنان پا به سن گذاشته، جادویی را که در این شغل نهفته حتما تجربه کرده‌اند. اگر زن باشی و مویی سپید کرده باشی این شغل نامری‌کننده البته می‌تواند برای تو آرامش و انرژی و خلوت گرانمایی را فراهم بیاورد که در جوانی حسرتش را داشتی. مثلا می‌توانی در روشنایی روز یا تاریکی شب پارک بروی و مطمئن باشی هیچ مردی جلوت سبز نمی‌شود که ساعت را ببوسد یا دنبال بهانه دیگری بگردد برای باز کردن سر صحبت با تو. فوش گریه‌های گرسنه دودرات می‌کنند وقتی روی نیمکتی پناه گرفته‌ای برای خستگی در کردن. یاد فیلم‌های ترساک می‌افتی که در آنها رواج را فقط سگ‌ها و گریه‌ها می‌بینند! می‌توانی تک و تنها بروی ترمینال و فی‌البناه یک بلیت اتوبوس بگیری و راه

کلمات، سیاهیوش آذربایجان

پوریا سوری:همه چیز ویران شد. سستون و سقف و دیوار خانه فرو ریخت. صدای آوار را ابتدا زمین شنید و ما، همین نزدیکی گوش خوابانیدیم بر زمین و سسم ضربه‌های فرشته مرگ را بعد از ساعت‌ها شنیدیم که بی‌قرار و افسار گسیخته دور می‌شد. دور می‌شد و در افق از کشته‌ها پشته ساخته بود. شروع کردیم به شمردن از دست‌شدگان. انگشت‌های یک دست را سپری کردیم و باز ده نرسیده که طلی شد، فهمیدیم که باید مانند کودکی‌هایمان بشماریم: ده بیست سی چهل... رمز ویرانی به دامنه‌های ما رسید. صد دوست سیصد... شانه‌هایمان فرو ریخت. ویرانی تناسخ پیدا کرد به کالبد کلمات و کلمات هم تاب‌شان نماند و ویران شدند. ویرانی به دست‌ها که رسید هر چه قلم‌ها نوشتند هم رنگ ویرانی گرفت. تیتیر و لید و گزارش و هر کلمه روزنامه، سیاهیوش «آذربایجان» شد و حتی داغ و درد و اشک را که نوشتیم ویران شد و بر کاغذ چیزی باقی نماند جز ویرانی.

شما خبر «زلزله آذربایجان» را چگونه و چه زمانی شنیدید. شما ویرانی که سراغ‌تان آمد به چه اندیشیدید و اکنون که سیاهیوش هموطنان رخت از دنیا بریسته‌مان هستید فکر می‌کنید همدردی را باید با کدام زبان و به چه طریق ابراز کرد تا مرهمی باشد و باشیم برای بازماندگان...



داریوش مهرجویی ◀ کارگردان

چه خوب می‌شد که این بالای زمینی را دانشمندان می‌توانستند یکی، دو ساعت قبل پیش‌بینی کنند تا این قدر بی‌خود و بی‌جهت مرگ‌ومیر دامن مردم روستاها و شهرهای زلزله‌خیز و ضعیف ایران را نمی‌گرفت؛ از ته دل، با تمام مردمی که حالا در این فاجعه بزرگ از میان رفتند یا بستانگان و فرزندان‌شان را از دست دادند، اظهار همدردی می‌کنم و در غم‌شان خود را شریک می‌بینم.



احمد پوری ◀ نویسنده و مترجم

این بار قرعه به نام آذربایجان بود. مگر فرقی هم می‌کرد؟ اگر در دورترین جزایر اقیانوسیه هم بود، چهره کریمه مرگ به همان تلخی بود. یک لحظه، یک تکان و هزاران آرزو، رویا، دلهره، امید و اندوه یک‌باره در گوری سنگین از سنگ و خشت و آهن، برای همیشه آرام می‌گیرند. می‌ماند نگاه حیران و ناباور بازماندگان که: «چرا چنین شد؟» دوباره داغ پیر و دلمه‌بسته در دل، خوابه می‌شاید. کی از و طمع انسانی اندکی فرو خواهد نشست تا حریصانه همه‌چیز را برای خود نخواهد و از کوروا ثروت انسانی که چهارچنگولی در آن پنجه انداخته، سریناهی محکم‌تر برای میلیون‌ها نفر بسازد تا در نبرد با خشم طبیعت چنین بی‌دفاع و مظلومانه از چرخه روزگار بیرون نروند؟



رسول پوئان ◀ شاعر و مترجم

این یک فاجعه دردناک است. ابعادش بعدها مشخص خواهد شد. آنجا روستاهای بسیاری دفن شده‌اند، چراغ‌های بی‌شماری خاموش شده‌اند. آنجا بال فرشته‌ها از شانه‌هایشان جدا شده، من تعجبم از این است چرا صداسویمها انگونه که باید، پوشش نمی‌دهد و دلیل عدم پوشش‌اش را نمی‌گوید. این زلزله حتی اگر در جای دیگری از دنیا نیز اتفاق می‌افتاد، باید توسط تلویزیون پوشش داده می‌شد. من از روزنامه «شرق» تشکر می‌کنم که جزو روزنامه‌هایی بود که خبر زلزله را منتشر کرد. این وظیفه انسانی همه ماست. آنها را نباید تنها گذاشت. آنها اگر دیروز از زلزله ترسیدند، امروز از تنهایی می‌ترسند. باید هنرمندان، ورزشکاران و آنها که دستشان را می‌توانند به جیب ببرند، همکاری کنند. من از آقای «علی دایی» تشکر می‌کنم که با شنیدن خبر، به آنجا رفت. دیگر نمی‌دانم چه باید بگویم، جز اینکه فراموش‌شدگان را نباید تنها گذاشت. با گفتن یک خبر ساده و بی‌تفاوت از کنار این خبر گذشتن، مشکلی حل نمی‌شود.



رویا تیموریان ◀ بازیگر

چه می‌توانم بگویم مگر تأسف و تسلیت و ابراز همدردی؟ اصلا چیز دیگری به ذهنم نمی‌رسد جز اینکه غم آنها، غم ماست. هر کمکی از دست هر یک از ما بر بیاید باید انجام دهیم. من هم به نوبه خودم هر کمکی که بتوانم، حتما در خدمت‌ها. آرزو می‌کنم توجه جدی‌تر و بیش‌تری نسبت به بخش‌هایی از کشور که از بناها و معماری‌های ضعیف‌تر و غیراستانداردتری برخوردارند، میندول شود تا ما این‌گونه سخت و تلخ در سوگ هم‌وطنان عزیز و مظلوم‌مان ننشینیم.



برداشت

لای لای، بالا لای لای!

اکبر اکسیر

شاعر



■ مقابل تلویزیون قسطی نشسته بودم مشغول تماشای کشتی. به طلال نقره و برنز می‌اندیشیدم، به پنج حلقه معروف اتحاد ملت‌ها در جشن باشکوه المپیک لندن که ناگهان «ملیحه» فریاد زد: زلزله! فکر کردم رقیب ضربه‌فنی شد اما با دیدن رقص لوستر متوجه زمین‌لرزه شدم. با عجله از خانه خارج شدیم و بعد از ساعاتی محل وقوع زلزله مشخص شد و اوج فاجعه انسانی. شب، دوستان ارجمند تهران نشین جناب «شیری» تهیه‌کننده محترم شبکه چهار و اسدالله امرایی مترجم مهربان زنگ زدند که اگر زیر آوار مانده‌ام، عرض تسلیتی به ملیحه داشته باشم. وقتی لهجه غلیظ مرا شنیدند، به متوجه شدند پس‌لرزه‌های شدید زلزله آذربایجان فقط تابلوهای شناسمنوع کنار دریا را کج کرده است، خوشحال گویی را به زمین گذاشتند. دیدن گزارش تصویری تلفات زلزله اهر، ورزقان و هریس لذت مدال‌های المپیک را از من گرفت. دیدن مادران داغدار آذربایجانی و شنیدن نوحه‌های ترکی آنها در عزای عزیزان، دلم را کباب کرد. چه می‌توانستم بکنم جز آرزوی صبر و شکیبایی برای بازماندگان و آرزوی عجله و شتاب برای مسوولان یاری‌رسان. بی‌شک ویرانی روستاها و مرگ عزیزان سستکوش آذری‌زبان، طعم میوه‌های باغات آذربایجان را تلخ‌تر خواهد کرد. امید که مسوولان مربوطه تا رسیدن فصل سرما در تأمین سرینه‌ها و غذا و پوشاک این عزیزان بکوشند و روزنامه‌نگاران و اهالی شریف رسانه در انعکاس نیازهای مردم این منطقه، از جان و دل مایه بگذارند و هنرمندان نیز با برگزاری همایش‌های هنری در بهبود روانی مردم طبق معمول با پیش بگذارند تا شعر معروف سعدی تفسیری تازه شود.

می‌دانم که مرده‌ایم

آرش نصرت‌اللهی

■ آذربایجان! اسنپین باشین ساغ اولسون...

دیوارها رفتند

سقف‌ها آمدند

همه چیز

حتی صدای تو لرزید

حتی دست‌های تو دور گردنم

حلقه گرمی که سرد شد

سرد

حالا برای لحظه‌ای مرگ را کنار بگذار

و مرا ببوس

پیش از آنکه آغوش‌مان را از زیر آوار درآورند.

برش از اخبار

ساخت «در تاشو»ی ضد زلزله

■ یکی از راه‌های در امان ماندن از آوار باشی از زمین‌لرزه پناه گرفتن در چارچوب در است. «بانگوا لی» دانشجوی دانشگاه کینگستون از همین ایده برای طراحی چارچوب ویژه‌ای استفاده کرده است که مجهز به یک در تاشو بوده و فضای مناسبی برای پناه گرفتن در زمان وقوع زمین‌لرزه ایجاد می‌کند. با فشار دادن بخش میانی، در قسمت بالا خم شده و یک سرپناه مناسب برای دو نفر در برابر آوار ایجاد می‌شود؛ در این حالت چارچوب اصلی و بخش پایین در، امکان تحمل وزن زیاد آوار را فراهم کرده و از شکستن بخش بالایی جلوگیری می‌کند. همچنین چارچوب اصلی مجهز به قفسه مخفی شامل لوازم ضروری از جمله آب، غذا، چراغ قوه و تجهیزات کمک‌های اولیه است.

